

نامه‌های رسیده

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم جناب آقای دکتر اژه‌ای، پدر خانواده سمپاد با سلام و عرض تسلیت به مناسبت ایام سوگواری سالار شهیدان کربلا ما تعدادی از فرزندان ذکور خانواده سمپاد هستیم که در شهری کوچک اما با سابقه درخشان تاریخی و علمی زندگی می‌کنیم؛ شهری که دارای استعدادهای بالقوه فراوان نوجوانان و جوانانی است که اگر درست هدایت شوند می‌توانند در بسیاری از میادین رتبه‌های برتر را به خود اختصاص دهند. اما متأسفانه گویا سرنوشت ما به گونه‌ای رقم خورده است که باید ابزاری در دست طالبان قدرت و مقام باشیم، کسانی که حبّ جاه و دنیا به گونه‌ای نور چشمان آنها را گرفته به طوری که هیچ متوجه اطراف خود نیستند که با تصمیم‌گیریهای خود چه بلایی بر سر استعدادهای درخشان شهرمان می‌آورند.

پدر خوب و عزیزمان، نمی‌دانم چرا تاکنون سعادت دیدارتان به ما دست نداده، شاید به علت گسترده بودن خانواده، پرداختن به فرزندان کوچک‌تان در شهری کوچکتر از خودشان، از خاطر رفته است. اما نیم‌نگاهی هم به ما بکنید و ببینید خدمتگزاری را که برای خدمت به ما برگزیده‌اید با ما چه می‌کند؟ آیا آنگونه که مورد نظر شماست برای رسیدگی ما همت می‌گمارد یا خیر؟

مدیریت سابق مرکز، فردی بسیار متواضع - ساده - بی‌آلایش و به دور از هرگونه حب جاه و مقام بود اما با تغییر این مدیریت (خدمتگزار خانواده سمپاد) فردی جایگزین شد که گویا مالک مطلق سمپاد در شهرمان هست و هر تصمیمی و کاری که بکند بازخواست و مورد سؤال قرار نخواهد گرفت.

پدر خوبمان، ما با اینکه دبیران بسیار خوبی در شهرمان داریم به گونه‌ای که بعضی از آنها در شهر

تهران از لحاظ علمی پاسخگوی نیازهای دانش‌آموزان هستند (که در صورت لزوم معرفی خواهند شد) با وجود داشتن این نیروهای متعهد و متخصص، سرپرست سازمان در... به بهانه تقویت علمی و بالا بردن درصد قبولی دانش‌آموزان سمپاد از اساتیدی به قول خودشان فوق‌لیسانس و دکترا از تهران دعوت کرده‌اند که با گرفتن شهریه زیاد (۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار تومان برای هر نفر در تابستان) دروس پیش‌دانشگاهی و سه سال دبیرستان را تدریس کنند.

پدر خوبان، از شما می‌پرسم که با وجود داشتن نیروهای متعهد و متخصص در شهرمان که این‌تارگرانه کار می‌کنند، چه لزومی به آوردن این اساتید هست؟ اساتیدی که معلوم نیست آیا واقعاً توانایی و شایستگی کار کردن در مراکز ما را دارند یا نه؟ اگر این اساتید مطرح هستند در تعطیلات تابستان بهترین فرصت را در تهران برای جذب دانش‌آموزان دارند و دیگر نیازی به آمدن به شهر کوچک مان برای تدریس ندارند.

پس ما بار دیگر تبدیل به موش آزمایشگاهی شده‌ایم که باید طرح‌های دیگران روی ما آزمایش شود تا با نتیجه مطلوبی که شاید بدهد، بگویند آزمایش‌کنندگان ما خوب بوده‌اند که طرح، موفق از آب درآمد تا به این وسیله، این آزمایشات در سطح مدارس دیگر پیاده شود و مرکز شهیدبهبشتی شهرمان تبدیل به یک آموزشگاه خصوصی برای ارضای حس پول‌پرستی افرادی شود که می‌خواهند یک شبه ره صد ساله بپیمایند. سرپرست سازمان در... با این طرح تابستانی برای پیش‌دانشگاهی با اینکه با مخالفت اکثریت دانش‌پژوهان رشته علوم تجربی ورود به پیش‌دانشگاهی و تعدادی از دانش‌پژوهان رشته ریاضی روبرو شده است با کمک دو سه نفر از دانش‌آموزان به تبلیغ طرح خود پرداخته و نه تنها دامنه تبلیغ او در مدرسه ما، بلکه به مرکز فرزنانگان هم رسیده به گونه‌ای که این افراد به خانه دختران سمپادی شما تلفن می‌زنند تا آنها و خانواده‌شان را با این طرح همراه کنند. آنچنان تبلیغات وسیع شده است که دانش‌پژوهانی که با این طرح مخالف هستند از طرف مسئولین مرکز شهیدبهبشتی تهدید به اخراج شده‌اند و می‌گویند اگر نمی‌خواهید به مدارس معمولی بروید؛ حال از شما می‌پرسم آیا تشکیل کلاسهای پیش‌دانشگاهی تابستانی طبق بخشنامه وزارتی غیرقانونی نیست؟ چرا ایشان در اجرای این طرح قانونی متوسل به زور شده‌اند؟

سرپرست مرکز این طرح را در مدرسه ما به اجرا گذاشته‌اند چون می‌دانند قبولی فرزندان سمپاد در کنکور سال آینده با توجه به استعدادهای خوبی که در سال آینده داریم بسیار بالاست و می‌خواهند بگویند علت قبول شدن این بچه‌ها بخاطر اجرای طرح آنهاست؛ در حالی که این طور

نیست. ما حتی معلمان معمولی شهرمان را هم داشته باشیم این درصد قبولی را سال آینده خواهیم داشت. با انجام این طرح، معلمان پیش‌دانشگاهی خوب شهرمان همه ناراحت شده و دیگر حاضر به ادامه همکاری در سال آینده در هیچ پایه‌ای با مرکز شهیدبهشتی نیستند و باید در سال آینده در ۶ پایه راهنمایی و دبیرستان از ضعیف‌ترین دبیران علمی شهرمان استفاده کند.

پدر عزیز و خوبان، آیا انتخاب یک سرپرست در شهرستان کافی است؟ محدوده قدرت و مانور او تا چه حد است؟ آیا هر کاری خواست می‌تواند با ما بکند و بعد ما را تهدید به اخراج کند؟ ما برای خودمان متأسفیم در مدرسه‌ای درس می‌خوانیم که مدیران اصلاً ما را نمی‌شناسد؛ برای خود بوروکراسی عریض و طولی درست کرده است به گونه‌ای که برای مهر زدن یک عکس باید ۴ روز پشت در اتاقش به انتظار بنشینیم. درست است که یکی دو کار کوچک جهت ظاهرسازی و نمایش و ناکارآمد جلوه دادن مدیر قبلی برای مدرسه انجام داد اما عملکرد کلی او مطلوب نیست. مدرسه ما فرصت بسیار مغتنمی برای اوست تا یک شبه ره صد ساله ببیماید و با آوردن این اساتید بازار خوبی در شهرمان ایجاد کرده و تجارت کند.

چرا به ما نمی‌اندیشید، آیا شایستگی‌اش را نداریم؟ چرا به فریاد ما نمی‌رسید؟ به خدا قسم ما تشنه نگاه محبت‌آمیز شما و خدمتگزارانتان هستیم. ما سرمایه‌های نهفته ایران اسلامی هستیم. باید با آرامش خاطر مسیر پرفراز و نشیب پیشرفت را طی کنیم.

پدر عزیز، گمان نکنید ما از کسانی هستیم که درصدد خراب کردن روزگار سازمان و روندکار سازمان در شهرمان هستیم و درخواست ما را به حساب همه شاکسانی نگذارید که شاید برای ضربه زدن به روندکار شما در شهرستانها و منکوب کردن مدیران خوب کشورمان وارد عمل شده‌ایم، نه به خدا چنین نیست.

وقتی حضرت علی(ع) بعد از ۲۵ سال خانه نشینی به اجبار مردم خلافت را در دست گرفت صحابه پیامبر مانند طلحه و زبیر و... را که فقط برای حب جاه و مقام با او همراهی می‌کردند، کنار گذاشت با اینکه زبیر با او نسبت فامیلی داشت. ما باید این درسها را به عنوان آینده‌سازان جامعه اسلامی یاد بگیریم و در جامعه پیاده کنیم. در حالی که می‌بینیم کسانی که برای حب جاه و مقام روی کار آمدند و با عملکرد خود در شهر کوچک مان - همه فرهنگیان شهرمان به آن اذعان دارند - مالک الرقاب شده و هرچه بخواهند با مدرسه شهیدبهشتی می‌کنند.

ما هفته آینده باید در امتحانات نهایی شرکت کنیم در حالی که همه مضطرب و نگرانیم و آرامش

خاطر نداریم. مانده‌ایم، اما شنیده‌ایم که فرزندان سمپادی‌تان را خیلی دوست دارید. نمی‌دانیم آیا ما نیز جز این دسته از فرزندانمان هستیم یا نه؟
ما درددل کردیم و تشکر می‌کنیم که گوش دادید. اگر لایق‌مان دانستید نیم نگاهی بکنید و ببینید آیا مغرضانه گفتیم یا صادقانه.

خدانگهدار شما و خانواده بزرگ سمپاد

تعدادی از دانش‌آموزان سال سوم دبیرستان مرکز آموزشی شهیدبهبشتی...

با تشکر و قدردانی فراوان

۱۳۸۰/۲/۲۷

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر اژه‌ای

با اهداء سلام و احترام

بنده چون خودم قریب به ۲۰ سال در سطوح مختلف مدیریتی بوده‌ام می‌دانم چه حجم کاری عظیمی توسط حضرت تعالی و همکاران سازمان که انصافاً نسبت به توسعه سازمان حداقل از نظر تعداد نیرو انسانی هستند را دنبال می‌کنید. آن هم در شرایطی که مسئولین زیادی در آموزش و پرورش آن هم از روی جهالت و بعضاً براساس بغض به مخالفت و کارشکنی پرداخته‌اند از اینکه تا اینجا توانسته‌اید این سازمان را بنحو شایسته اداره کنید و به مسئولین شهرستانهای خود عزت داده‌اید، تشکر نموده و خداقوت می‌گوییم. امیدوارم طرح مشکلات توسط بعضی از دوستان موجب دلسردی همکاران سازمان نگردد که واقعاً حسن خلق اکثریت آنان و پیگیری کارهایشان مورد تقدیر است.

با احترام

ب.

به نام خدا

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت همه کارکنان مجله استعدادهای درخشان و پدر زحمت کشمان آقای اژه‌ای:

اگر بخواهم درد دل بگویم باید دفترها را پر کنم. از فرقهایی که بین ما بچه‌های مثلاً جنوبی و شمالی وجود دارد. دوست دارم به حرفهای ما هم بها داده شود. این استان آن قدر محروم است که نمی‌دانم مجله‌ای که قرار است به دستم برسد و نامه‌ام در آن حک شده باشد به این استان رسیده و یا اصلاً معلمان آن را در اختیار ما قرار می‌دهند یا نه!!

من دانش‌آموزی از مدرسه فرزنانگان یاسوج هستم. ما همه اینجا کلاس اول دبیرستان هستیم و امسال اولین سالی است که ما به این مدرسه داخل شده‌ایم. یعنی اصلاً این امکان وجود نداشت که ما از دوره راهنمایی به این مدرسه بیاییم چون این مدرسه در سال ۷۷-۱۳۷۶ تأسیس شد. و آن هنگام ما در کلاس اول راهنمایی درس می‌خواندیم. بنابراین ما نسبت به سایر مدارس تیزهوشان کشور در سطح عقب‌تری هستیم. پس انتظار می‌رفت که وسایل کمک آموزشی نیز بیشتر باشد تا سطح یادگیری دانش‌آموزان نیز بیشتر شود تا بتوانند عقب ماندگی‌ها را جبران نموده و به سایر مدارس برسند. همچنین معلم‌های بسیار کارآموده و ماهر. اما متأسفانه بعضی از معلمین کم تجربه‌اند. البته از نظر سواد چیزی از تهرانی‌ها کم ندارند. اما شیوه درس دادن آنها دید ما را ملتفت می‌سازد. بنابراین امکانات ما نه تنها بیشتر نیست بلکه حتی به پای مدارس دیگر از قبیل تهران، اصفهان و... نمی‌رسد. مسلماً سطح سواد ما کمتر است و در نتیجه قطعاً نمرات ما باید کمتر از سایر مدارس باشند (نمرات ورودی به این مدرسه).

ای کاش مقدار کمتری فرق بود اما این فرقها همانند قطره و دریا است. من از شما علت را جویا می‌شوم که چرا تهران باید امکانات خیلی بیشتری داشته باشد. چرا ما باید محروم باقی بمانیم و چرا در المپیادها، و سایر مسابقات هنری، علمی، فرهنگی کمتر حرف این مناطق می‌شود؟ ما چه گناهی کرده‌ایم که در شهرهای بزرگ نیستیم و وطن ما جای دیگری است؟ شما باید در رفع این مشکلات کوشا باشید. نه اینکه مثلاً در کنکور فلان استان منطقه فلان است. خوب ما می‌خواهیم سواددار باشیم نه اینکه فقط یک امتیاز از آنها جلو بیفتیم و این باعث شرم ماست که ما استان محرومیم. و کلمه محرومیت سخت مرا عذاب می‌دهد. از شما خواهش دارم با برنامه‌ریزی‌های بیشتر خود ما را به سایر استان‌ها برسانید البته قبل از نزدیک شدن به هدف...!

ای کاش سخنانم در مجله‌تان چاپ می‌شد تا دانش‌آموزان سمپادی عزیز درد ما را بدانند و قدر استان خویش و موفقیتشان را بفهمند.

با تشکر

۱۳۷۹/۱۱/۲۳

به نام خدا

با سلام

آقای اره‌ای من شاکیم!

نه از کلاس چهل نفره مان، نه از دبیران بنامی که فقط نامشان را می‌شنویم. نه از دبیران محترمی که در مدرسه مان خانه زاد شده‌اند. نه از کار مدیریت محترمی که... هیچ (به قول یکی سلامتی...):
من از دست خودمان شاکیم!

ما داریم ارباب رجوع بار می‌آییم حتی نسبت به هم سن و سالهای خودمان. آیا وقت آن نشده است که برای تربیت خلق و خوی بدمان جز فرستادن آقای... برای عده‌ای متحداللباس و واقعاً خاص فکر دیگری کنید. ما به خلق و خوهای متوقع نسل آینده فعلاً نا مستقیم فرزندان شما مییم. به حال نسل آینده فکر کنید.
فرزانگان...

به نام یگانه‌ی مهربان

با عرض سلام و خسته نباشید:

خدمت پدر بزرگوار و نستوه سمپاد و تک تک عزیزانی که همراهی ایشان را در راه آنچه که با نام ارزش می‌شناسند، بر هر چه که دیگران به نام زندگی اش می‌شناسند، ترجیح داده‌اند.
غرض از این مزاحمت یکی دو صفحه‌ای، اولاً می‌خواستم عرض ادبی کرده باشم و پیشاپیش فرا رسیدن بهار نو و مخصوصاً «عیدبزرگ غدیر» را تبریک صمیمانه‌ای عرض کنم. در مجله پائیز ۷۹، خبری را مبنی بر، برگزیده شدن «ارمیا» در ادبیات دفاع مقدس خواندم و نمی‌دانید به عنوان یک سمپادی، چقدر خوشحال شدم. اجازه می‌خواستم این موفقیت را نه تنها به آقای امیرخانی بلکه به کلیه خانواده سمپاد تبریک بگویم، چون - جسارتاً و اصولاً - ارمیا متعلق به کل خانواده سمپاد است. شاید مطلع نباشید - یا باشید - که این کتاب از چه جایگاهی بین ما سمپادها - حداقل هم دوره‌ایها - برخوردار بود. در کنار مجله سمپاد و روایت، «ارمیا» یکی از معدود مشترکات علائق ما با آن همه تنوع فرهنگی، فکری - بود. ممکن است باور نکنید اگر بگویم بچه‌هایی را می‌شناختم که بزرگترین آرزویشان مهاجرت به اروپا یا آمریکا بود، ولی این کتاب را از صمیم دل دوست داشتند. موضوع علاقه به این کتاب را، که ممکن است کمی هم تعجب در آن دخیل باشد، می‌توانید با مراجعه به کتابخانه مدرسه، صحه گذارید. با چشمان خودم دیده‌ام که بچه‌ها مجال مهر زدن به آن را در میان کتابهای تازه رسیده نمی‌دهند و فکر می‌کنم کتاب «من او» هم دقیقاً به همین سرنوشت دچار شد. اینکه عرض می‌کنم نظر کارشناسی نیست، جسارتاً نظر شخصی خودم را عرض می‌کنم و آن اینکه کتاب «ارمیا» جدا از موفقیتی که کسب کرده به خوبی توانسته از عهده رسالت معنوی خویش به عنوان کتاب ادبیات دفاع مقدس، بر آید.

ضمناً سؤالاتی داشتم، در صورت امکان پاسخگو باشید؛ سؤال اولم در مورد شهدای عزیز سمپاد بود؟ آیا فقط عزیزانی که در مجله ۲۹ نام آنها برده شده شهدای سمپاد هستند یا سمپاد مدال افتخار شهدای دیگری را هم برگردن دارد و نام بردگان نمونه‌هایی بودند؟ از چه طریقی می‌توان اطلاعات بیشتری در این زمینه کسب کرد؟

سؤال دیگرم در مورد مسابقات قرآن فارغ‌التحصیلان است؟ آیا زمان، مکان و منابع مسابقات برای دوره بعد اعلام شده است؟ یا چه زمانی اعلام خواهد شد؟ البته سؤالات و حرفهای دیگری هم بود... که فعلاً بماند!

از اینکه وقتان را گرفتم، عذر می‌خواهم. توفیقات روز افزونتان را از صمیم دل از خداوند متعال خواهانم.

ملتمس دعا

سمانه صوفی ملکی

فارغ‌التحصیل ۷۸ فرزنانگان ارومیه

۷۹/۱۲/۱

استعدادهای درخشان: با توجه به وجود یک مرکز پسرانه قبل از سال ۶۷ شهدای سمپاد از یک مرکز و به همان تعداد هستند. در مورد مسابقات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فارغ‌التحصیلان هم باید بررسی مجددی صورت گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«با عرض سلام و خسته نباشید خدمت ریاست محترم سمپاد»

آقای دکتر اژه‌ای، جسارتاً اینجانب نسبت به بعضی از مسائل موجود اعتراض دارم و امیدوارم هستم که حداقل بررسی شود. اولین اعتراض من این است که مجله‌های استعداد‌های درخشان به موقع و شاید هم اصلاً به دست ما نمی‌رسد که ما را بسیار ناراحت می‌کند. و دومین اعتراض من این است که چرا از این گونه اسم‌های خاص مثلاً تیزهوشان - فرزنانگان برای اسم مدرسه استفاده می‌شود، چرا که این اسم نشان می‌دهد که همه بچه‌های موجود در این مدرسه تیزهوش هستند، در حالی که اصلاً این طور نیست، بچه‌هایی در این مراکز درس می‌خوانند که از درس‌های معمولی هم شاید به سختی نمره می‌گیرند آیا این‌ها هم جزء تیزهوشان هستند؟ چرا قوانین سخت‌تری برای نگهداری دانش‌آموزان در این نوع مراکز گرفته نمی‌شود که حداقل اسم آن با نوع دانش‌آموزان کمی مطابقت داشته باشد؟ دانش‌آموزانی هستند که بسیار زرننگ بوده‌اند ولی به خاطر شاید یک مشکل کوچک در سر جلسه امتحان مجبور شده‌اند یک دوره از زندگی تحصیلی خود را در یک مدرسه عادی به سر ببرند. آخر

اشکال تنها دانش‌آموزان نیستند، اشکال اینجاست که بعضی از دانش‌آموزان ما حتی در درس‌های عادی نسبت به هم سن و سال‌هایشان در مراکز دیگر پایین‌تر می‌باشند و می‌خواهم بگویم که در واقع تنها اختلاف بین مدرسه ما و مدارس دیگر فقط در یک درس و آن هم ریاضی است. چرا این طور است؟! چرا نظارت مستقیم بر این مدارس شهرستانی نمی‌شود؟ چرا امکانات این گونه مدارس نسبت به مدارس دیگر بیشتر که هیچ بلکه کمتر نیز هست البته مشکلات فقط به این چند مورد خلاصه نمی‌شود. در آخر از شما به خاطر صداقتی که دارید تشکر می‌کنم و احتمالاً به خاطر شیوه نادرست نگارش جملاتم نیز پوزش می‌طلبم و در نهایت هدف من چاپ شدن گفته‌هایم در مجله نیست اگر شد که چه بهتر! در واقع هدف من دست یافتن به جواب اعتراض‌هایم می‌باشد و فکر نمی‌کنم که این نامه هم جنبه عمومی داشته باشد.

با این امید که در همه مراحل زندگی خود موفق و مؤید باشید نامه خود را به پایان می‌رسانم.

یکی از دانش‌آموزان مرکز شهید بهشتی

بسمه تعالی

صدای معلم ادبیات به گوش می‌رسد: «این کتاب اخلاق ناصری که گفتم در اصل به زبان...»

سلام!

آقای اژه‌ای! این چه جوابی است که به خانم س. هاز فرزندگان امین اصفهان می‌دهید؟! آخر همکاری شما اگر فقط در حد همفکری باشد چه دردی را از ما دوا می‌کند؟ آخر به ما چه ربطی دارد که فلان دانشمند در چه سالی دار فانی را وداع گفت؟ ما تیز هوشیم یا تیز حافظه؟ من دارم دق می‌کنم! این وقت و سرمایه ما و شماست که به هدر می‌رود! چرا ما باید بدانیم فلان فیلسوف چه کتابهایی دارد؟ همین بچه‌هایی که کنفرانس ادبیات می‌دهند و کلی اطلاعات تاریخ ادبیاتی تحویل ما می‌دهند (!) اگر علاقه داشته باشند، خودشان می‌توانند اطلاعات کسب کنند دیگر! در مدرسه ما فقط درسهای خصوصی (خوشبختانه) اضافه شده اما (متأسفانه) از درسهای حفظی ما چیزی کم نشده که هیچ، اضافه هم شده! چطور می‌توانید به همین راحتی از مهمترین حرفهای مربوط به این سازمان یعنی سمپاد بگذرید؟! مگر شما رئیس سازمان نیستید؟ مگر شما نمی‌گویید که با ما موافقت؟ پس چرا دست بکار نمی‌شوید؟ مگر قرار است همه موافق باشند؟ حق باید اجرا شود! من امسال فیلتر دارم و می‌خواهم حتماً دبیرستان قبول شوم اما باور کنید نمی‌توانم این همه تاریخ ادبیات حفظ کنم! خواهش می‌کنم نامه مرا چاپ کنید که بچه‌ها ببینند که حرف‌هایشان زده می‌شود!!! (البته ممکن است

بعضیها حرفشان چیز دیگری باشد!).

خلاصه اینکه سؤال اصلی من این است که اگر ما «سمپادیم» پس چرا همه کتابهای آموزش و پرورش را باید بخوانیم؟ من که چیز زیادی از شما نخواستم و اگر بتوانید همین لطف را هم به ما بکنید واقعاً ممنون می‌شوم!

خیلی متشکرم

یک دانش‌آموز فرزانه راهنمایی تهران

به نام خدا

مدرسه عزیزم سلام

اگر بگویم چقدر دوست دارم! باور نمی‌کنی. مدرسه ما بهترین مدرسه دنیاست. معلم‌هایش با ما رفیقند، مدیرش مثل مادرمان است (البته کمتر از مادرها غرغر می‌کند و ایراد می‌گیرد). هیچ وقت سر بچه‌ها داد نمی‌کشند. حرف‌های بد نمی‌زنند. اگر نمره کم بگیریم به جای سرکوفت دلداریمان می‌دهند همیشه رعایت حالمان را می‌کنند، زیاد نصیحت نمی‌کنند. کتابخانه‌اش عالی است و آزمایشگاهش مجهز، کلاس‌ها بزرگند حیاط بزرگ است. معلم‌ها و مدیر و ناظم و بچه‌ها به هم اعتماد دارند.

بچه‌ها هم خوبند. من ۴ ماه است که به این مدرسه آمده‌ام. اما عاشقش شده‌ام. حیف! بله حیف که مدرسه خوب است! اما من بدم. درس نمی‌خوانم. در کلاس شیطنت می‌کنم شلوغ می‌کنم و از همه مهمتر همان است که اول گفتم: درس نمی‌خوانم. نه که کم بخوانم! اصلاً نمی‌خوانم. از نوشتن گزارش کار و تحقیق و تکلیف و تمرین و... شانه خالی می‌کنم. البته این ترم اوضاع کمی بهتر است! چه می‌شد اگر می‌توانستم تا سال آخر این جا بمانم؟

گفتم که مدرسه‌ام سبز و خرم است
گفتم ولی دل من شاد و بی غم است
گفتم همان زمان که لباس سیاه بود
گفتم نخواندن درس اشتباه بود
گفتم زهوش در سر من صد نشانه بود
گفتم ادیسون و برکش بهانه بود
گفتم که ما همه دلدادگان شدیم

گفتا چگونه تو سبزی و من سفید
گفتا دلم ز غم و غصه پر شده
گفتا لباس عافیت از کی خریدی؟
گفتا چرا تو فقط درس و درس و درس
گفتا چگونه تو رفتی به سوی علم
گفتا مگر نگفتی ادیسون که خنگ بود؟
گفتا چگونه می‌گذرد حال و روز تو

گفتا چگونه تو دل‌داده گشته‌ای گفتم که تست زدیم و فرزانتان شدیم.*
سمپاد می‌بینی؟ بچه‌هایت شعر هم می‌گویند!
یک نفر از: دبیرستان فرزانتان گرگان

«هو اللطیف»

آنگاه خورشید سرد شد و برکت از زمینها رفت و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند و ماهیان به دریاها خشکیدند و خاک مردگان را زان پس به خود نپذیرفت...
شاید هنوز هم در پشت چشم‌های مه شده و در عمق انجماد یک چیز نیمه زنده‌ای مغشوش بر جای مانده بود که در تلاش بی رمقش می‌خواست ایمان بیاورد به پاکی آواز آب‌ها.
با سلام و عرض ادب خدمت پدر بزرگوارم جناب دکتر اژه‌ای
آقای اژه‌ای، غرض از نوشتن این نامه روشن کردن وضع مدرسه ما می‌باشد آنهم از طرف دو دانش‌آموز دل سوخته اول دبیرستان که سالهای راهنمایی را نیز در این مدرسه گذرانیده‌ایم.
ما فکر می‌کنیم قربانیان اصلی نماینده سمپاد در ...، بچه‌های راهنمایی می‌باشد. آنها بدون هیچ اطلاع روشنی از آینده خود حجم سنگین کتابهایی که اصلاً نمی‌دانند برای چیست و چه سودی دارد را تحمل می‌کنند. انتظار ندارم که نامه مرا در مجله خود چاپ کنید فقط و فقط آنرا بخوانید تا بدانید که کسانی هم هستند که در دورترین نقطه شما در زیر چهار دیواری به اسم مدرسه درس می‌خوانند مدرسه‌ای که سالهای راهنمایی و متوسطه را در خود جای داده بدون اینکه کسی به مسائل روانی آن فکر کند مدرسه‌ای که تمام افتخارش نوشته سر در آن تحت عنوان (مرکز پرورش استعداد‌های درخشان) می‌باشد مدرسه‌ای که استعداد‌های زیادی در آن خفته و بر خلاف نامش نه تنها آنرا شکوفا نکرده بلکه به گورستانی برای سرکوب و طعنه زدن به دانش‌آموزان بی‌گناه تبدیل شده آنهم از طرف کسی به اسم مدیر مدرسه.
جناب دکتر اژه‌ای اینها را فقط برای شما نمی‌نویسم بلکه می‌نویسم تا شاید با چاپ آن در مجله سال جدید خود بچه‌های سمپادی در مدارس دیگر کشور از درد دل هموطنشان با خبر شده و تنها آهی از ته قلب برآید بفرستد.
در مدرسه ما هر کسی به فکر خویش است و بس. هر چند گاهی دبیری از سر دلسوزی پای صحبت‌هایمان می‌نشیند و با ما درد دل می‌کند و دل‌داریمان می‌دهد و همین هم برای ما کافیست می‌بینید

* خیلی‌ها هم تست زدند و قبول نشدند. (م.ا.د.)

ما به همین هم قناعت داریم. در این مرکز هر کسی بخواهد از حق خود دفاع کند بر چسب پررو و بی ادب را به خود می‌گیرد بدون اینکه به حق کسی تعدی کرده باشد. در مدرسه ما هر کسی بخواهد به روش تدریس دبیری انتقاد کند یا فقط پیشنهادی بدهد سرکوب می‌شود و تا ابد انگشت نمای این مسئول و آن مدیر.

این حق ماست که برای خود تصمیم بگیریم، این حق ماست که برای آینده خود اظهار نظر کنیم پس چرا در اینجا فقط و فقط باید کلمه آری از زبان ما خارج شود. ما با همه کمبودها با همه محرومیت‌های خود ساختیم و نه هم نگفتیم اما شما را به خدا این است رسم عدالت آنها در جامعه اسلامی؟ ما به هر سو که نگاه می‌کنیم بوی توطئه می‌آید با این وجود چگونه می‌توانیم به آینده خود امیدوار باشیم، آینده‌ای که هر هفته بخشنامه جدیدی برای آن می‌آید که همه آنها از سر سلیقه‌ها و خودپسندی‌هاست. آینده‌ای که معلوم نیست اصلاً رقم بخورد یا، نه آینده‌ای که مانند آب راکد، کثیف و آلوده است. پس شما بگوئید ما با این همه مشکلات به ظاهر کوچک و ناچیز چه کنیم و چگونه با آنها کنار بیاییم و یا آیا دلی هست که از شنیدن این حرف‌ها به درد آید. والاترین آرزوی ما راهیابی به دانشگاه است و مستحق آن نیز هستیم پس چرا با رفتار و اخلاق نحس اطرافیان و با خراب شدن روحیه‌مان و با برنامه غلط سازمان آموزش و پرورش باید این آرزوی خود را به گور ببریم. ما جواب این همه سؤال را باید از چه کسی بگیریم؟

اصلاً کسی هست که از سر احساس مسئولیت هم شده به اینها جواب بدهد؟

با تشکر (ش-ر) و (خ-ح)
از فرزندان...

تاریخ ۷۹/۱۱/۱۶ روز یکشنبه

نامه‌های شما عزیزان دریافت شد.

آمل ، دانش آموز مرکز فرزندانگان: /خانم م.ل. اصفهان، جمعی از دانش آموزان دبیرستان فرزندانگان امین بوشهر، مرکز شهیدبهشتی : دانش آموز م.پ زاهدان، گروهی از دانش آموزان فرزندانگان سبزووار، مرکز فرزندانگان، الف.ز. سمنان، دانش آموز اول راهنمایی فرزندانگان سنندج، مرکز فرزندانگان، دانش آموز د.د.ف.س: / دانش آموز مرکز شهیدبهشتی شیراز، دبیرستان شهیددستغیب دانش آموز آسمان گرفته فسا (استان فارس)، حسین آزادی: قائمشهر، مرکز فرزندانگان، فاطمه حسین زاده / جمعی از دانش آموزان مرکز شهیدبهشتی کرج، مادر نگران کرمان ، مرکز فرزندانگان کرمانشاه، ولی دانش آموز مرکز شهیدبهشتی مشهد، سیده‌عذرا محمدی شورجه نیشابور، دانش آموز مرکز شهیدبهشتی یاسوج، دانش آموز م.ب